

نگاه هنرمند

صلح باید به کتاب‌های درسی برود

پرویز کلاتری

نقاش و تصویرگر



اسکان بشر وابسته به سازمان ملل که مقرش در نایروبی است به من پیشنهاد کرد که یک اثر بزرگ را ۴ متر در ۴ متر با عنوان شهر ایرانی از نگاه نقاش ایرانی کار کنم. من تنها نقاشی هستم که موضوع نقاشی ام معماری بوده به همین دلیل آنها از من خواستند که این کار را انجام دهم.

من آن را در ابعاد کوچکتر، ۳ متر در یک متر و نیم تهیه کردم و همراه گروهی که در ایران مسئول شعبه برنامه اسکان بشر بودند به نایروبی رفتم تا ببینم آن کار را چقدر می‌پسندند. آنجا رئیس تشکیلات خانم دکتر آفرینا بود که خودش یک معمار شهر ساز است و در آن زمان معاون کوفی عنان رئیس سازمان ملل بود از این تابلو جلودوربین خبرنگارها پرده برداری کرد. از آن تاریخ که فکر می‌کنم سال ۲۰۰۵ بود من با دفتر برنامه اسکان بشر همکاری داشتم. تا این که همین چندسال پیش دفتر برنامه اسکان بشر برنامه‌های را در چین برگزار کرد که تمام دست‌اندرکاران برنامه اسکان بشر از سرتاسر دنیا برای چارمندی درباره کشورهای جنگ‌زده مثل افغانستان، پاکستان و عراق به این نشست می‌آمدند. به من پیشنهاد کردند اگر آثاری را با ایده صلح داشته باشم برای نمایش به این نشست ببرم. من برخی کارهایم را با شعارهای سازمان ملل تطبیق دادم و برای آنها فرستادم. باید توضیح دهم که از نظر تکنیک و سبک این کارها چطور بود. در یک تصویر نشان می‌دهم یک عروس و داماد در عراق که از نظر تکنیک و سبک این مراسم ازدواج و بمب آمده همه را مثلانی کرده در قلمرو و تعلیم و تربیت و زندگی در کشورهای جنگ زده می‌خواست باند که چه جاهای باید اندیشید. من این آثار را پشت شیشه نقاشی کرده بودم و شیشه را شکسته بودم تا مفهوم منفجر شدن و پراکنده شدن تکه‌های عروس و داماد را نشان دهد.

از همان زمان به این موضوع فکر می‌کنم که یونسکو و سازمان ملل می‌توانند با توجه به امکاناتی که دارند، کشورها را دور هم جمع کنند و درباره شیوه‌های آموزش صلح به کودکان فعالیت کنند. به‌طور مثال یونسکو در پاریس برنامه‌ای دارد که هر سال با هر دو سال تمام مسئولان آموزش و پرورش دنیا به‌ویژه کشورهای آسیایی را به یک کارگاه می‌بردند. من می‌توانم با این موضوعاتی لازم است در کتاب‌های درسی وارد شود. یکی از این موضوعاتی می‌تواند صلح خواهی باشد. این کارها باید از طریق یونسکو انجام شود چرا که فقط برای ایران بلکه برای همه کشورها آموزش داده شود. من سال‌ها در کانون پرورش فکری فعالیت می‌کردم.

در سال‌های جنگ بعضی اوقات نقاشی‌هایی از کودکان به دستم می‌رسید که بچه‌ها ناگزیر در آنها حوادث جنگ را که در زندگی‌شان جریان داشت نقاشی کرده بودند. نقاشی‌هایی که به وضوح نشان می‌داد چطور جنگ روی بچه‌ها تأثیر می‌گذارد. بچه‌هایی که سراسر گردان بودند و احتیاج داشتند کسی برایشان از صلح بگوید.

روی کار آمدن گورباچف و پایان جنگ سرد بود مصادف شد با رفتن من به آمریکا بنا به دعوت دانشگاه برکلی که در یک سخنرانی همراه با نمایش اسلاید جریان نقاشی معاصر ایران را اجرا کنم. آنجا با گروهی از نقاشان آمریکایی مقیم سانفرانسیسکو آشنا شدم. در دوران اقامت در شهر برکلی هر یکشنبه صبح همراه آنها به شهر اوکلند می‌رفتم که در جوار برکلی است و هنرمندان در آنجا توفی داشتند. صبحانه می‌خوردند و باهم دیدار می‌کردند. یکی از این یکشنبه‌ها کسی که برگزار کننده نمایشگاه‌های موزه مدرن آرت اوکلند بود دست مرا گرفت و گفت می‌خواهم تو را با یک جریان مهم هنر تجسمی آشنا کنم. او مرا به پارک اوکلند برد که در آنجا یک هنرمند خانم آمریکایی به‌عنوان یکی از برجستگان هنر کانسیچوال آرت یا هنر مفهومی برنامه‌ای را اجرا می‌کرد. با همکاری گروهی از نقاشان جوان روس که به آمریکا دعوت شده بودند و در آن پارک حضور داشتند تا به مناسبت پایان جنگ سرد برنامه‌ای را در یادمان صلح اجرا کنند. آن خانم به هر کدام از آنها یک قطعه سرامیک داده بود که هر چه می‌خواستند در آن تباط با صلح و پایان جنگ سرد نقاشی کنند تا این بنای یادمان در پارک اوکلند به‌عنوان پایان جنگ سرد و پاینده صلح برگزار شود. دوستی که از موزه مدرن آرت با من آمده مرا معرفی کرد و گفت ایشان نقاشی ایرانی است که آمده برنامه‌ای را در دانشگاه برکلی اجرا کنند و من او را آوردم که شاهد برنامه شما هم باشد. خانم نگاه می‌کرد و فکر کرد و سپس گفت می‌خواهید اثری درباره صلح در این یادمان بگذارید؟ من گفتم بله. یک قطعه سرامیک به من داد و گفت مشغول شو. من یک طرح ساده را مثل سفیدهای سنتی پرده‌های قلمکار فقط با سیاه و سفید طراحی کردم. در این طرح دو دلدانه کنار هم نشستند و یکی از آنها به دیگری گلی هدیه می‌دهد. دور آنها یک کادر مشخص است که حرم خصوصی‌شان را تعریف می‌کند اما سقف آن کادر را یک بمب شکسته و داخل صفحه شده است. روی بمب نوشته شده عراق. برایشان توضیح دادم که این تصویر یعنی چه. گفتم شعر و ادبیات ایران سرشار از مهر، دوستی و شوق است اما موقعیت ما در خاورمیانه به‌گونه‌ای است که همه‌سایه ما مملکت ما را بمباران کرده و ما درگیر یک جنگ ناخواسته شده‌ایم. بنابر این این را به‌عنوان نشانه‌ای از این که ما جنگ نمی‌خواهیم و ادبیات ما سرشار از صلح، مهر و دوستی است در این یادمان می‌گذارم. بیسن تمام نقاش‌های روس که برای این یادمان کار کرده بودند، فقط که حرم خصوصی‌شان را تعریف می‌کند اما همه چیز که باعث می‌شود کمتر با دیگران جنگی چون حسن نمی‌کنی کسی جای تو را تنگ کرده است کمک می‌کند فکر کنی چه نیازی داری و چه راه‌هایی برای رسیدن به آنها وجود دارد. این جا اگر بچه‌ها ظرفی را بشکنند، کسی به آنها خرابکار و شرور نمی‌گوید. چون تا یک ما بر مشاهده است و دوری از قضاوت و مقایسه کردن با دیگران. در آتاق صلح بچه‌ها سعی می‌کنند حال خودشان و طرف مقابل را بهتر کنند.

در آتاق‌های دیگر فکر می‌کنم و نگاه می‌هم به باغچه می‌اندازم که پس از جشن زنبق از حضور بچه‌ها خالی است. کفوش‌های رنگی دارند مرتب می‌شوند و دو بچه دنبال هم می‌دوند و صدای خنده‌هایشان می‌آید. به این فکر می‌کنم که این بچه‌ها وقتی از باغچه بیرون می‌آیند و وقتی وارد مدرسه می‌شوند، چقدر از چیزهایی که در کنار گیاهان یاد گرفته‌اند باقی می‌ماند. یاد صحبت یکی از مریبان باغچه می‌افتد: «احتمالاً همه ما تأثیر حضور آدم‌ها و خودمان را حفظ کنیم. اما او در باغچه یاد گرفته بود که این بازی تولید هم چیزی است که ما از آن به‌عنوان فرهنگ خشونت که در جوامع حاکم شده است یاد می‌کنیم.



بازی خودزندگی است

این بچه‌ها مطالبه دارند. در زمان جشن‌ها مثل مریبان احساس مسئولیت می‌کنند و می‌دانند که هر تصمیم مثل خراب کردن یک بساز یا یک دیوار می‌تواند به همه آسیب برساند. کسی جلوی آنها نمی‌ایستد بلکه مریبان آنها را همراهی می‌کند و در ذره درون آنها تغییر ایجاد می‌شود چرا که بچه‌ها در این سن خیلی پذیرا هستند.

دست بچه‌هایی که با هم درگیر شده‌اند را می‌گیرند و به چند اتفاق آن طرف‌تر می‌برند. روی زمین صخره‌های ابری وجود دارد و دیوار با تصویر از کپک‌کشن تزیین شده است. این جاتااق صلح است. جایی که دو کودک روی‌روی هم می‌نشینند و بدون هیچ‌چیزی آنها را ناراحت کرده است. مریبان درباره این کپک‌کشن می‌پویند: «آگاهی به خود، آگاهی به همه چیز که باعث می‌شود کمتر با دیگران جنگی چون حسن نمی‌کنی کسی جای تو را تنگ کرده است کمک می‌کند فکر کنی چه نیازی داری و چه راه‌هایی برای رسیدن به آنها وجود دارد. این جا اگر بچه‌ها ظرفی را بشکنند، کسی به آنها خرابکار و شرور نمی‌گوید. چون تا یک ما بر مشاهده است و دوری از قضاوت و مقایسه کردن با دیگران. در آتاق صلح بچه‌ها سعی می‌کنند حال خودشان و طرف مقابل را بهتر کنند.

دست‌هایشان در خاک، همان طور که دارند اندازه گل‌ها را هماهنگ می‌کنند تا نور آفتاب به همه‌شان برسد، شمردن را یاد می‌گیرند و اندازه‌گیری و اعداد و نگران آینده‌شان هستند. بالاخره این بچه‌ها یاد در همین مملکت زندگی کنند. باید بتوانند حق خودشان را از دیگران بگیرند و باید بتوانند برنده باشند. و آتش مریبان باغچه به این سوال‌ها یک لیخند است که نشان از سختی کار دارد. اما بچه‌ها کارشان را خوب بلدند. نرگس می‌گوید: «بعد از مدتی خانواده‌ها هم پذیرا می‌شوند. آنها وقتی اشتیاق بچه‌ها را برای آمدن به این‌جا می‌بینند، فکر می‌کنند لابد این‌جا کار خاصی صورت نمی‌گیرد و برای ما نظم اهمیت کمی دارد. بعضی‌ها نشان نمی‌توانند در مقابل خواسته‌های مقاومت کنند بعد از این‌جا آنها را به کلاس‌های زبان و کامپیوتر و موسیقی می‌برند. اما نزدیک شدن به این فضا به آنها تغییرات را نشان می‌دهد. البته برای ما این نگرانی‌ها قابل درک است و تلاش می‌کنیم خانواده

از خود را یاد می‌گیرند. و هماهنگی و مشارکت و نظم و قانونمندی در باغچه مترادف با رنج و کنترل نیست و چه چیزی بیشتر از کاشت و برداشت گندم می‌تواند به آنها نظم را یاد بدهد؟ چه چیزی راحت‌تر از چرخاندن یک آسیاب سنگین با ۸ دست می‌تواند اهمیت همکاری را به آنها نشان دهد؟ داگر می‌تواند این که اگر یک روز من نباشم، دوست من گلدانم را آب خواهد داد، عین دوستی است که از حالا در ذهن این بچه‌ها شکل می‌گیرد.

خطر هر یکی از بچه‌ها و رفتارش در مدرسه که می‌خواست از ایجاد خشونت جلوگیری کند، زبازرد مریبان باغچه شده است. آنها پسر بچه‌ای را توصیف می‌کنند که نسبت به همسن و سال‌هایش جته درشت‌تری داشت و خانواده‌اش او را ترغیب می‌کردند که در مقابل خشونت، خشونت نشان دهد و در دعوا با برخورد فیزیکی حق خود را بگیرد. پسر بچه‌ای که خودش در مقابل همه این تشویق‌ها مقاومت کرد و یک روز نتیجه‌ای گرفت که برق ششادی را نه تنها در چشم‌های مریبان که در چشم‌های هر کسی که در مدرسه حاضر بود می‌شود، می‌آورد. او یک درگیری فیزیکی در مدرسه را با صلح پاسخ گفت. مریبان می‌گوید: «در مقابل کسی که او را زده، ایستاد و خیلی جدی و قاطعانه گفت، اگر من بخوام می‌توانم تو را بزنم اما این کار مرا خوشحال نمی‌کند. می‌توانم با هم بازی کنیم و این طوری هر دو خوشحال باشیم.» او با این رفتار جلوی همه آنها ای ایستاد که اعتقاد داشتند چون در جامعه‌ای سرشار از خشونت زندگی می‌کنیم، باید بتوانیم با دیگران مثل خودشان رفتار کنیم تا خودمان را حفظ کنیم. اما او در باغچه یاد گرفته بود که این بازی تولید هم چیزی است که ما از آن به‌عنوان فرهنگ خشونت که در جوامع حاکم شده است یاد می‌کنیم.

ادامه از صفحه ۹ | اما مسائل مالی و سختی‌های دیگری که انگار نمی‌خواهند به یاد بیآورند، راهشان را بست تا این که به باغچه و هما زندگی رسیدند که حالا همه خاله صدایش می‌زنند. مراقبت، توجه و آگاهی، چیزهایی که این گروه روی آن تأکید دارند چرا که از نظر آنها صلح همین است.

همین که به جای قضاوت دنیای بی‌ارمومند اگر تلاش بر دیدن و شنیدن همدلانهم‌چنین به جای مقایسه و رقابت، برای مشارکت و همراهی باشد، انطور که در بازی‌ها وجود دارد قدمی است رو به صلح. یکی از بچه‌ها در آتاق را باز می‌کند و بیخسید می‌گوید و می‌بندد. چند دقیقه بعد دوباره باز می‌کند و من صدای بچه‌هایی را که مشغول بازی‌اند می‌شنوم. همان وقت نرگس می‌گوید: «باز اصلی ما بازی است.» می‌گویم: با مطالبات خانواده‌ها چه می‌کنید؟ می‌خندد. راضی کردن خانواده‌هایی که به دنبال آموزش زبان‌های مختلف و موسیقی از این مهد کودک به مهد کودک دیگر می‌روند با بازی و باغبانی کار راحتی به نظر نمی‌رسد. خانواده‌هایی که به دنبال آموختن نظم به بچه‌هایشان آنها را وارد سیستمی می‌کنند که شبیه مدرسه باشد. خانواده‌هایی که می‌خواهند بچه‌ها را کنترل کنند و نگران آینده‌شان هستند. بالاخره این بچه‌ها یاد در همین مملکت زندگی کنند. باید بتوانند حق خودشان را از دیگران بگیرند و باید بتوانند برنده باشند. و آتش مریبان باغچه به این سوال‌ها یک لیخند است که نشان از سختی کار دارد. اما بچه‌ها کارشان را خوب بلدند. نرگس می‌گوید: «بعد از مدتی خانواده‌ها هم پذیرا می‌شوند. آنها وقتی اشتیاق بچه‌ها را برای آمدن به این‌جا می‌بینند، فکر می‌کنند لابد این‌جا کار خاصی صورت نمی‌گیرد و برای ما نظم اهمیت کمی دارد. بعضی‌ها نشان نمی‌توانند در مقابل خواسته‌های مقاومت کنند بعد از این‌جا آنها را به کلاس‌های زبان و کامپیوتر و موسیقی می‌برند. اما نزدیک شدن به این فضا به آنها تغییرات را نشان می‌دهد. البته برای ما این نگرانی‌ها قابل درک است و تلاش می‌کنیم خانواده

همین که به‌جای قضاوت دنیای بی‌ارمومند اگر تلاش بر دیدن و شنیدن همدلانهم‌چنین به‌جای مقایسه و رقابت، تلاش برای مشارکت و همراهی باشد، انطور که در بازی‌ها وجود دارد قدمی است رو به صلح

دارد و امنیت. بچه‌هایی که به آنها برچسب‌های مثبت و منفی داده‌ایم، بچه‌های خوب، بچه‌های بد، بچه‌های بیش‌فعال، مبتلایان به اوتیسم، آموزش‌ناپذیرها این‌جا در کنار هم بازی می‌کنند و سر یک میز غذا می‌خورند و دوستی عمیق‌شان با پذیرش تفاوت‌ها شکل می‌گیرد. بچه‌های این‌جا قرار نیست منفعلانه عمل کنند تا از خشونت جلوگیری کنند. آنها اول از هر چیز مراقبت

هر آموزگار، آموزگار صلح

و ضروری‌ترین درس‌ها به دانش‌آموزان مان غفلت می‌کنیم: این‌که چگونه در دنیای اطرافشان صلح را ایجاد کنند و با فراموش کردن این کار به نوعی خشونت را ترویج می‌دهیم. همان‌طور که دوست و همکار من کالمن مک کارتی به‌عنوان آموزگار صلح می‌گوید: ما به فرزندانتان صلح را یاد نمی‌دهیم، دیگری به آنها خشونت را یاد می‌دهد. پس هر روز در کلاس‌هایی که تدریس می‌کنم، روی تقلیل یا خشونت، تلبنگ‌زدن به وجدان و آزادسازی افکار کار می‌کنم. من صلح تدریس می‌کنم.

از میان بردن خشونت

اساسی‌ترین پایه برای تدریس صلح یاد دادن این است که خشونت نباید اتفاق بیفتد. مدت‌های طولانی در غرب، طوری عمل می‌کردیم که انگار خشونت اجتناب‌ناپذیر است و بخشی طبیعی از موقعیت بشر است که گویی مانند پوست به ما چسبیده است. صلح به‌عنوان راه‌چاره از ذهن مان پاک شده است. در بهترین حالت به‌عنوان راهی انفعالی و در بدترین حالت به‌عنوان یک‌فانتزی شناخته می‌شود.



معنای برچیدن لیست بلندبالای مشکلاتی است که از خشونت‌متنج می‌شوند.

آموزش صلح، آموزش گاندی است

در کلاس تاریخ از دانش‌آموزان راهنمایی پرسیدیم: آیا صلح می‌توانست هیتلر و نازی را متوقف کند؟ دانش‌آموزان یک اروپایی خیالی می‌سازند که ماموریت آن توسعه استراتژی صلح برای متوقف کردن نازی است. کلاس من صلح را در تمام داستان‌های خشونت‌آمیز نشان می‌دهد. دانش‌آموزان یک نمایش طولانی را درباره هر دمی با وجدان که در مقابل خشونت ایستادند اجرا می‌کنند. از دانش‌آموزان دبیرستان در کلاس مطالعات مومراسی می‌پرسیم: «کدام قوت است عشق یا نفرت؟» تازه زندگی‌نامه گاندی را تمام کرده‌ایم و درباره ایده‌هایش صحبت کرده‌ایم. گاندی، توماس ادیسون صلح است. او فهم ما از فشار جهانی را بیشتر از هر کس دیگری روشن کرد و مطالعه و آموزش صلح، مطالعه و آموزش گاندی است. گاندی در نافرمانی مدنی ماهر بود اما در گسترش راه‌حل‌های عملی حتی از آن هم بهتر عمل کرد. گاندی مقابل بی‌عدالتی ایستاد با ساختن جایگزین‌هایی که آنها را برنامه‌های سازنده می‌نامید. برنامه‌مور، علاقه‌اش چرخ‌ریسنده بود که به هندی‌ها اجازه داد تا لباس‌های انگلیسی چشم‌پوشی کنند و خودشان نخی‌بازار را بسازند.